

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، تابستان ۱۳۸۶

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University

تقریب مبانی کلامی شیخ صدوق (ره) و شیخ مفید (ره)

* فهیمه شریعتی

F-shariati2006@yahoo.com

* دانشجوی دوره دکترای مبانی نظری اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

شیخ صدوق و شیخ مفید به عنوان اعظام متکلمان شیعه به رغم تفاوت‌های چشمگیر در آثار خویش در طرح مسائل عقیدتی، در مبانی که خود ارائه داده‌اند قرابت‌های زیادی دارند. اگرچه شیخ صدوق را به عنوان یکی از محدثان و دارندگان گرایش حدیثی با آثار عمدتاً روایی شاید به سختی بتوان در کنار متکلمانی مانند شیخ مفید و اخلاف او سید مرتضی و ... جای داد، اما با بررسی دعاوی مبنایی وی می‌توان جایگاه بسیار نزدیکی میان او و حلقه اتصال کلام نقلی و کلام عقلی شیعه یعنی شیخ مفید ترسیم کرد.

این مقاله در پی آن است که اختلافات بین ابن بابویه و شیخ مفید را در عواملی غیر از مبانی فکری جستجو کند. به بیان دیگر، نشان دهد اختلافاتی که منجر به تفاوت آثار ایشان شده است، تنها در میزان به کارگیری مبانی است که هر یک از آن دو به کار برده‌اند، ضمن اینکه غایت و هدف هر یک در طرح مباحث نسبت به دیگری دارای نوعی سعه و ضیق است. واژگان کلیدی: شیخ صدوق، شیخ مفید، عقل، سمع، کلام.

مقدمه

شیعیان در مقام معتقدان به امامت علی (ع) و ائمه اطهار به امر خدا (سبحانی، ص ۱۰)، به لحاظ ظهور و بروز شاهد دوره‌های گوناگونی بوده‌اند. ابتدا به دلیل خفقان و جو نامناسب عقیدتی، مکتب کلامی خاصی بین آنها بروز نکرده است (حلبی، ص ۱۲۳)، اما پس از نزاع میان امویان و عباسیان، شیعیان فرصت یافتند در کنار فقه و دیگر معارف شیعه، کلام امامیه را نیز بنیان نهند. متکلمان برجسته‌ای مانند هشام ابن حکم، مؤمن الطاق و طیار از اولین متکلمان شیعی به شمار می‌آیند. متکلمان شیعه در مباحث خویش از معارف اهل بیت (س) بهره می‌برده‌اند. با رواج مکتب اعتزال در دوره عباسیان و سستی ارکان خلافت بنی عباس و ظهور پادشاهان آل بویه کلام اسلامی شیعی بیش از پیش دست‌خوش تحولات تکاملی گردید (رک. لاهیجی، ص ۴۸). ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی ابن بابویه القمی ملقب به صدوق به واسطه تألیف کتب فراوان حدیثی، از اعظام رجال حدیث شناخته شده است. وی را به دلیل طبقه‌بندی موضوعی احادیث در شمار متکلمان اسلامی نیز محسوب کرده‌اند. از مهم‌ترین

کتاب کلامی وی می توان *التوحید و الاعتقادات* را نام برد. همچنین او به دلیل پابندی به نقل قرآن و معصوم (ع) و عدم اهتمام به عقل در جرگه اهل حدیث جای گرفته است. شیخ صدوق اگرچه در گرایش به رویکرد نقلی مانند متکلمان پیش از خود همچون فضل ابن شاذان نیشابوری بوده است، اما به جهت اوج گیری و بالندگی فکری و فلسفی جامعه اسلامی، نظری نیز به رویکرد عقلی داشته و اگرچه آن را در برخی آثارش به شدت مردود شناخته، اما در عمل خود از آن بی بهره نمانده است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که به رغم مخالفت شیخ صدوق با اهل کلام چگونه می توان او را جزء متکلمان به حساب آورد.

در این مقاله، تلاش شده است که با نظر به آثار شیخ صدوق و شیخ مفید و بررسی دعاوی آنها، عقیده هر یک در این خصوص بررسی شود تا روشن گردد که آیا می توان شیخ صدوق را مخالف روش و رویکرد عقلی دانست و شیخ مفید را دارای رویکرد عقلی معرفی کرد؟ دیگر آنکه روشن شود که تلاش های صدوق در کتب اعتقادی و حدیث موضوعی اش ناظر به چه غایت و با استفاده از چه ابزاری بوده و تعریف کار وی از نظر خودش چه بوده است؟ سپس با مقایسه آن با روش و غایت کار کلامی شیخ مفید تفاوت کلام این دو به دست آید.

روش شناسی و غایت شناسی شیخ صدوق (ره) و شیخ مفید (ره)

در باب روش شناسی، باید مقام دعوی و عمل را در آثار ایشان از یکدیگر جدا کرد، چرا که با بررسی مبانی روش شناسی هر یک از طریق عبارات مستقیم آنها، نتیجه به دست آمده از همه جهات با نتیجه ای که از بررسی آثارشان به دست می آید یکسان نیست. اکنون این دعاوی بازبینی می شود:

شیخ صدوق در کتاب *الاعتقادات* احتجاج را تنها به واسطه قول خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام در مقابل مخالفان جایز می شمارد، از نظر وی فقط کسی مجاز به احتجاج به قول مستقیم خدا و معصوم و یا برداشت معانی قول خدا و معصوم است که به

زیر و بم کلام ایشان آشنا باشد. احتجاج به هر صورت دیگری و برای غیر چنین افرادی از نظر وی حرام است (ص ۴۵). شیخ مفید نیز معتقد است به عقیده درست امامیه، بین عقل و سمع انفکاک و جدایی نیست و اصل عروض تکلیف نیز به واسطه ارسال رسل است. از نظر او عقل در مقدمات و نتایج وابسته به سمع و غیرمنفک از آن است چرا که سمع یعنی قول خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم است که به انسان می آموزد چگونه استدلال کند. از نظر شیخ مفید اهل حدیث نیز به این معنا پایبند بوده اند حال آنکه معتزله، عقل مستقل از سمع را لحاظ می کرده اند (وایل المقالات، ص ۴۴).

اخلاف شیخ مفید به استقلال عقل از سمع معتقد بوده اند، اما در آثار شیخ مانند نمونه ای که ذکر شد، وی به صراحت برای عقل و کاربرد آن چارچوبی از سمع لحاظ کرده و این به معنی عدم اعتبار عقل به تنهایی است.

اگر دو گرایش عمده کلامی را نقلی و عقلی بدانیم و ناچار باشیم ابن بابویه و شیخ مفید را در یکی از این رهیافت‌ها قرار دهیم، پر واضح است که نمی توانیم گرایش عقلی را به شیخ صدوق نسبت دهیم چنانچه تاکنون نیز کسی چنین ادعایی نداشته است، اما بحث بر سر آن است که آیا می توانیم شیخ مفید را در جرگه دارندگان گرایش عقلی جای دهیم. با اندک تأملی درمی یابیم که به استناد ملاکی که وی در عبارات کتبش آورده است نمی توان او را دارای رویکرد عقلی دانست. اگرچه تنها یکی از آثارش به نام *النکت الاعتقادیه*، که در آن رویکرد عقلی غالب آمده است، همسو با سایر آثارش نیست و در مورد سایر کتب وی حداکثر می توان گفت دو گرایش عقلی و نقلی پا به پای یکدیگر پیش رفته اند و اغلب این رویکرد نقلی است که بار احتجاج را در آثارش به دوش می کشد، از همین رو بود که مقام دعوی و عمل را از یکدیگر متمایز کردیم.

اکنون می خواهیم با بررسی ادعاهای شیخ صدوق بر رد روش کلامی و جدلی، روش وی و شیخ مفید را بیش از پیش مورد مذاقه قرار دهیم و در نهایت به قرابت‌های موجود بین روش شناسی آن دو پردازیم.

شیخ صدوق باب یازدهم از کتاب *الاعتقادات* خویش را به عنوان احتراز از جدل اختصاص داده است و می گوید در معرفت خداوند نباید جدل کرد، چرا که جدل در این خصوص منجر به چیزی خواهد شد که لایق پروردگار نیست (ص ۴۱).

او حدیثی را از حضرت صادق (ع) بیان می‌کند که ای فرزند آدم، اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نشود و اگر به قدر سوراخ گذر سوزنی بر چشم تو نهاده شود هر آینه آن را بپوشد، تو می‌خواهی که با این دو عضو معرفت ملکوت آسمان‌ها و زمین را حاصل نمایی؟! و از همان حضرت (ع) نقل می‌کند که هلاک می‌شوند صاحبان کلام و نجات می‌یابند تسلیم شدگان، زیرا تسلیم شدگان نجیبان‌اند (همان، ۴۵).

وی حجت آوردن به قول خدا و ائمه یا معانی سخن ایشان را در برابر مخالفان حق تنها برای کسی که به کلام واقف است، جایز و آن را برای کسی که وقوف به کلام ندارد، حرام می‌شمارد.

در بررسی‌های کلامی صورت گرفته نیز، شیخ صدوق نماینده نقل گرایانی شناخته شده که از روش‌های کلامی بهره نبرده است و خود را پایبند مراجعه به آیات و روایات می‌داند، اما آیا حقیقتاً شیخ صدوق در همه آثارش به ادعای خویش پایبند بوده و هر تفکری را جز تفکر ارائه شده از سوی اهل بیت مردود دانسته است؟

به نظر می‌رسد این گونه نیست، زیرا اگر چه شیخ صدوق از عبارات مألوف متکلمان برائت جسته، اما در آثار اعتقادی خویش از آن شیوه بهره‌مند شده است. شیخ صدوق هموارکننده بستری بوده که بعدها نتیجه آن در شاگردش شیخ مفید به بار نشست است تا حلقه اتصالی باشد که روش حدیثی را به صورت آرام به روش عقلی متحول سازد.

او در کتاب *التوحید*، که از آثار دوره پختگی اوست، از استدلال‌هایی بهره گرفته که عیناً همان استدلال‌های متکلمان عقل‌گرای پس از وی مانند سید مرتضی است.

شیخ صدوق در باب توحید و نفی تشبیه پس از ذکر حدیثی از امام صادق (ع) که هر کس خداوند را به آفریده‌اش تشبیه کند مشرک است، به بیان دلایل قدیم بودن خداوند می‌پردازد و می‌گوید که اگر خدا حادث بود باید محدثی می‌داشت و این مسئله در مورد محدث او هم صادق بود و این امر الی غیرالنهاییه ادامه داشت و تسلسل رخ می‌داد حال آنکه تسلسل باطل است. وی سپس از بیان محال بودن تسلسل، وجوب قدم صانع را اثبات می‌کند (*التوحید*، ص ۸۶).

آنچه شیخ صدوق در این باب به آن استدلال کرده همان استدلال متکلمان در این زمینه است. وی در باب پانزدهم در تفسیر قول الله عزوجل «الله نور السماوات و الارض» (نور/

۳۲) در رد سخن مشبّه که خداوند را روشنی آسمان‌ها و زمین به معنی ظاهری آن دانسته‌اند، به گونه‌ای جدلی به الزام خصم می‌پردازد و می‌گوید اگر خدا نور بود، پس در هیچ لحظه‌ای تاریکی نمی‌توانست زمین را فرا گیرد حال آنکه این نتیجه خلاف واقع است. وی در ادامه به دلیل عقلی لزوم اشرفیت علت از معلول اشاره کرده و طبق آن نور بودن خدا به عنوان آفریننده نورها را منتفی دانسته و گفته است که خداوند از تمام انوار برتر است چرا که او آفریننده همه اجناس و اشیاست (التوحید، ص ۲۰۵).

وی در باب نفی مکان و زمان از خداوند، از قدیم بودن صانع و حدوث زمان و مکان استفاده کرده و با استفاده از اصل بی‌نیازی قدیم و عدم احتیاج او به چیزی، مکان داشتن خدا را رد کرده است. (همان، ص ۲۵۲).

شیخ صدوق در استدلال بر اینکه خدای عزوجل عالم، زنده و قادر به خویشتن، و نه به غیر از خود است، بار دیگر از اصل قدیم بودن صانع استفاده کرده است:

اگر عالم به وسیله تعلم عالم باشد علم او از دو حال بیرون نیست، یا آنکه علم، قدیم است و یا حادث. اگر حادث باشد، در این صورت خداوند جل‌ثنا پیش از آن علم، غیرعالم بوده است و این از ویژگی‌های موجود ناقص است و همان‌گونه که پیشتر گفتیم هر ناقصی حادث است و اگر قدیم باشد، باید غیر از خدای عزوجل قدیمی وجود داشته باشد، که به اجماع این امر کفر است. در مورد قادریت و قدرت و زنده بودن و زندگی هم سخن همین است. دلیل آنکه خدای متعال از ازل قادر، عالم و زنده بوده است این است که عالم، قادر و زنده بودن او به خویشتن ثابت گشته و با دلیل اثبات شده که او قدیم است و اگر چنین است، پس او از ازل عالم بوده، زیرا خود او که عالم بوده از ازل بوده و این دلیل بر آن است که او از ازل قادر و زنده بوده است (همان، ص ۳۳۳).

شیخ صدوق در باب رد بر دوگانه پرستان نیز پس از بیان برهان تمانع و ذکر استدلالی در این باره گفته است:

این استدلال در ابطال دو قدیم که وصف هر کدام از آن دو صفت قدیمی باشد که ما اثبات کردیم کاربرد دارد (همان، ص ۴۱۱).

مصنف در باب اینکه خدا جز به خودش شناخته نمی‌شود خاطر نشان می‌کند که حتی اگر ما خدا را به عقل خویش هم شناخته باشیم باز به خودش شناخته‌ایم و اگر او را به

وسیله پیامبران نیز بشناسیم باز به خودش شناخته‌ایم و اگر او را به خودمان هم بشناسیم باز به او، او را شناخته‌ایم (همان، ص ۴۵).

در عبارات فوق از عقل، سمع و نفس به عنوان سه راه خداشناسی نام برده شده و شیخ صدوق به نحو ضمنی هر یک را به عنوان حجت خدا پذیرفته است. اگرچه پس از این عبارات، از پذیرفتن استقلال عقل در شناخت خداوند سر باز زده است.

صدوق در باب عدم ظلم توسط خداوند دلیلی را ارائه می‌کند که عیناً دلیل متکلمان عقل‌گرای پس از اوست و آن عبارت از این است که ستم یا به واسطه عدم آگاهی و یا به واسطه نیاز است و هر دوی اینها از خداوند منتفی است. وی حکمت خداوند را دلیل بر درستی فعلش می‌داند و پس از بیان مطلب به وضوح و روشنی مسئله یعنی بداهت آن تأکید کرده که ویژگی ادله عقلی است.

آنچه ذکر شد، تنها نمونه استدلال‌هایی بود که در کتاب *التوحید* وجود داشت. از آنجا که این کتاب به تصریح مؤلف، به قصد پاسخ به اتهام مخالفان شیعه مبنی بر اعتقاد شیعیان به جبر و تشبیه نگارش یافته، وی کوشیده است تا طبق سنت مألوف خود با بهره‌گیری از احادیث معصومان به اثبات عقاید حقه شیعه پردازد و از آنجا که مباحث مربوط به توحید بیش از سایر اصول دین قابلیت تبیین‌های عقلی را دارد صدوق یا در بین احادیث سخنی نگفته و یا اگر سخنی گفته است اغلب قریب به اتفاق به بیان برهان عقلی و استدلال در این خصوص پرداخته است.

وی در پاسخ نامه‌هایی که برایش فرستاده می‌شد و در آنها پرسش‌های اعتقادی مطرح می‌گشت نیز از این گونه بیان استفاده کرده است. شواهد مذکور نشان می‌دهد که شیخ صدوق اگرچه اهل کلام را بنا به تصریح حدیث بیان شده از امام صادق اهل هلاک می‌داند، خود از روش آنها بهره جسته است. این مسئله شاید به آن معنا باشد که شیخ صدوق به نکته‌ای که بعداً شیخ مفید در حاشیه و نقد کتاب *الاعتقادات* آورده توجه داشته است. شیخ مفید در *تصحیح الاعتقادات* ذیل رد روش کلامی، کلام را به دو قسم تقسیم کرده است. کلامی که حق است و به آن ترغیب و سفارش شده و آن کلام در توحید و نفی تشبیه و تقدیس است و کلامی که از آن نهی شده و آن کلام در تشبیه و نسبت دادن کارهای خلق به خداست (ص ۵۳).

می‌توان گفت شیخ صدوق نیز به کلام حق و کلام باطل اعتقاد داشته است، اما حجیت و درستی کلام و مباحث کلامی را مشروط به این می‌دانسته که در پرتو معانی کلام معصوم و توسط صاحب فن و آگاهی ارائه شود.

در واقع حساسیت شیخ صدوق بر این بوده است که باید ماده خام استدلال‌های عقلی از قرآن و حدیث گرفته شده باشد. پس از آن، متکلم آشنا به کلام مجاز است با استفاده از مواد خام داده شده در این منابع خود به استدلال و احتجاج پردازد. آنچه در استدلال‌های ذکر شده از وی نیز بیان شده همگی در ماده خام مرهون حدیث بوده است. قدیم بودن خدا، حدوث و نیاز ممکنات به علت و سایر محورهایی که در استدلال‌های صدوق آمده همگی از قول معصوم مأخوذ بوده است.

در نتیجه می‌توان گفت در نظر صدوق نیز دو نوع کلام یکی حق و دیگری باطل وجود دارد. کلام حق کلامی است که یا به قول خدا، پیامبر و معصومان علیهم السلام باشد یا منتزع از معانی آنها باشد. در مورد دوم نیز دو حالت متصور است یا اینکه به کار برنده احتجاج، آشنا به معانی و فن هست یا نیست. در صورت اول، کلام حاصل کلام حق است و کلامی که قول خدا و معصوم و یا منتزع از قول خدا و معصوم نباشد و یا منتزع از قول خدا و معصوم باشد، اما فردی از آن استفاده کند که صلاحیت بهره‌گیری از آن را ندارد باطل می‌باشد.

اکنون به عقیده و روش شیخ مفید باز می‌گردیم که می‌گفت عقل در مقدمات و نتایج محتاج سمع است. آیا این جز همان عقل در چارچوب ارائه شده توسط شیخ صدوق است؟ پاسخ اینکه حداقل در بیان معیار، تفاوت عمده‌ای بین آن دو نیست، چرا که مبانی ارائه شده در روش این دو بزرگوار تفاوت چندانی با هم ندارد در حالی که حاصل کار آن دو با یکدیگر متفاوت شده است.

حقیقت این است که پاسخ را نباید در مبنای عقیدتی آن دو جست، زیرا اگر چه شیخ صدوق برای احتجاج شرایط ضیق‌تری ارائه داده، به هر حال هر دوی آنان به کارگیری عقل را در چارچوب سمع جایز می‌شمرده‌اند، لذا درست‌تر آن است که تفاوت را در میزان به کارگیری این مبنای مشترک در آثار هریک از ایشان دانست. شیخ صدوق اگر چه چنین احتجاج‌هایی را روا دانسته و خود نیز از آنها استفاده کرده است، اما به دلیل شاکله

شخصیتی و توجه تام او به حدیث در آثار متعددش به مقدار بسیار کم از عقل در چارچوب بهره برده چرا که او اولاً و بالذات یک محدث بوده است. این در حالی است که شیخ مفید به دلیل آنکه پیش از هر چیز یک متکلم بوده نه یک محدث، به رغم اعتقادش به اینکه عقل در مقدمات و نتایج محتاج سمع است عملاً در آثارش چیز دیگری نشان داده است؛ به گونه‌ای که رجحان استعمال عقل بر سمع هنگام هم‌ترازی بینات در برخی آثار شیخ مفید انکار ناپذیر است، تا آنجا که استفاده‌ی وی از عقل آزاد در کتاب *النکت الاعتقادیه* باعث تردید در انتساب کتاب به وی شده است. با اینکه احتمال انتساب کتاب به او به دلیل حضورش در فضای فکری معتزلی و نقدهای وی به روش صدوق قابل تأمل می‌باشد؛ همین امر باعث شده است که شیخ مفید به‌عنوان مهم‌ترین حلقه و نقطه عطف در تولد کلام عقلی شناخته شود.

تفاوت دیگر بین کلام شیخ صدوق و شیخ مفید در غایت‌شناسی هریک در علم کلام است.

شیخ صدوق در عبارات کتاب *التوحید* انگیزه خویش را از نگارش کتاب، وجود آرای فاسدی همچون تشبیه و جبر دانسته و در سایر آثارش نیز به انگیزه اصلی خود از نوشتن کتاب اشاره کرده است (صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ص ۲). این عبارات و سایر شواهد موجود در آثار شیخ نشان می‌دهد که غایت مباحث طرح شده معطوف به رد شبهات و الزام خصم بوده است. به عبارت دیگر، از نظر وی جنبه دفاعی کلام از بیشترین اهمیت برخوردار بوده است. این در حالی است که شیخ مفید درباره علت نگارش کتاب *اوابیل المقالات* می‌گوید:

فانی بتوفیق الله و مشیئته مثبت فی هذا الكتاب ما أثر اثباته من فرق ما بین الشیعه و المعتزله و فصل ما بین العدلیه من الشیعه و من ذهب الی العدل من المعتزله و الفرق ما بینهم من بعد و بین الامامیه فیما اتفقوا علیه من خلافهم فیہ من الاصول ، و ذاکر فی اصل ذلک ما اجتبیته انا من المذاهب المتفرعه عن اصول التوحید و العدل والقول من اللطیف من الکلام و ... (ص ۲۳).

شیخ مفید در ابتدای کتاب *النکت الاعتقادیه* نیز هدف اصلی تحریر کتاب را توضیح و تبیین عقایدش ذکر کرده است (ص ۱۵).

در مقام مقایسه، غایات بیان شده در عبارات و آثار شیخ صدوق و شیخ مفید نسبت عموم و خصوص مطلق را دارد. شیخ مفید اگرچه می‌خواهد به رد شبهات وارده و دفاع از امامیه پردازد، اما این کار را با سعه صدر بیشتر و وسعت نظر قابل توجه‌تری انجام می‌دهد؛ به همین دلیل در این راه، علاوه بر اینکه به پاسخ شبهه‌هایی که به شیعه وارد شده اقدام کرده به نقد و ارزیابی سایر فرق نیز پرداخته است^۱ و مقدمات مورد نیاز در احتجاج را که مستقیماً به بحث مربوط نیستند، اما دانستن آنها برای روشن شدن نقاط پنهان و تاریک عقاید لازم است، تحت عنوان لطایف کلام آورده است.

به همین دلیل، تنوع مطالب در کتاب‌های شیخ مفید نسبت به آثار شیخ صدوق به مراتب بیشتر است. برای نمونه او در کتاب *اوایل المقالات* که مهم‌ترین کتاب کلامی او نیز محسوب می‌شود، به بحث از چهار دسته مسائل می‌پردازد. مسائل اصالتاً کلامی و مسائلی که اصالتاً کلامی نیستند و طبعاً در جرگه مسائل کلام شامل فلسفی، اصولی و فقهی می‌باشند.

به این ترتیب، اختلاف این دو متکلم در غایت‌شناسی نیز مانند مبانی آنها در سعه و ضیق دایره عمل بوده است. این در حالی است که در آثار سید مرتضی جنبه تبیینی کلام پر رونق‌تر از جنبه دفاعی آن است (رک. شریف، ص ۱۲۷).

نتیجه‌گیری

به رغم آنکه گرایش عمده کلامی شیخ صدوق و شیخ مفید به ترتیب، نقلی و عقلی معرفی شده است، در بررسی دعاوی ایشان در آثار به جای مانده، تفاوت عمده‌ای به چشم نمی‌خورد، از آن روی که هر دو بزرگوار اعتبار عقل را در گرو سمع معرفی کرده‌اند، اما آنچه باعث تفاوت شده میزان پابندی هر یک به مبنای ارائه شده در آثار خود است که احتمالاً تحت تأثیر غایت‌شناسی هر یک قرار گرفته است، غایت‌شناسی که از نوعی سعه در آثار شیخ مفید نسبت به شیخ صدوق برخوردار است.

این نتیجه تنها در صورتی دارای اعتبار است که کتاب *النکت الاعتقادیه حقیقتاً منسوب به شیخ مفید باشد*. در غیر این صورت، شاید بتوان سید مرتضی را تنها طلایه‌دار کلام عقلی

به معنای خاص خود در میان متکلمان شیعه معرفی کرد و تفاوت میان شیخ صدوق و شیخ مفید را قابل اعتنا ندانست.

توضیحات

۱. به عنوان مثال، شیخ مفید در خاتمه کتاب *الافصاح فی امامه امیر المؤمنین (ع)* می گوید: قد اثبت فی هذا الكتاب والله المحمود جميع ما يتعلق به اهل الخلاف فی امامه ائمتهم من تأویل القرآن و الاجماع و العمل لهم فی الاخبار علی ما يتفقون علیه من الاجماع دون ما يختلفون فيه لشذوذه و دخوله فی باب الهدیان و بنیت عن وجوه ذلك بواضح البیان و كشفت عن الحقیقه فيه بجلی البرهان.

منابع

- حلبی، علی اصغر، *تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام*، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳.
- سبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل و النحل*، قم، حوزه علمیة قم، ۱۳۷۲.
- شریف، مرتضی، *رسائل*، قم، دارالقرآن کریم مدرسه آیه الله العظمی گلپایگانی، ۱۴۰۵ق.
- صدوق (ابن بابویه)، *کمال الدین و تمام النعمه*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- _____، *الاعتقادات*، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
- _____، *التوحید*، قم، جماعه المدرسین، ۱۳۸۷.
- مفید، محمد، *الافصاح فی امامه علی ابن ابی طالب علیه السلام*، نجف، مطبعه حیدریه، بی تا.
- _____، *النکت الاعتقادیه*، بیروت، دارالمفید، بی تا.
- _____، *اوائل المقالات*، تحقیق ابراهیم انصاری زنجانی، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
- _____، *تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد او شرح عقائد الصدوق*، قم، رضی، ۱۳۶۳.
- لاهیجی، عبد الرزاق، *گوهر مراد*، تهران، مؤسسه امام صادق، ۱۳۸۳.